

ما و «جشن رمضان»

فاضل غیبی

پس از لندن، بعنوان یکی از نه شهر بزرگ انگلیس با شهردار مسلمان، امسال شهرداری فرانکفورت نیز با هزینه ۷۵ هزار یورو به چراغانی برای خوشامدگویی به رمضان دست زده است. در وهله نخست برای ما ایرانیان که به هرگونه نورافشانی و شادزیستی دلبسته‌ایم، مخالفت با چنین اقدامی دشوار است. اما ما تجربه‌ای را از سرگذرانده‌ایم و درگیر فاجعه‌ای هستیم، که نفس مان را از چنین «ابتکاری» بند می‌آورد! برای هر یک از ما با تجربه و حشتناک حکومت اسلامی، رمضان نه خاطره یک جشن، بلکه منظره شلاق خوردن هم‌میهنان به «جرم روزه‌خواری» را زنده می‌کند، زیرا نزدیک نیم قرن است که در میهن ما «روزه خواری» برای مسلمان و غیرمسلمان در کنار حجاب اجباری و دهها ممنوعیت و محدودیت دیگر، بهانه‌ای برای اعمال قدرت وحشیانه و سرکوب آزادی و اختیار انسانی است.

بدین سبب نیز، پیش از هر چیز توجیه نرگس اسکندری، شهردار ایرانی تبار فرانکفورت، که این را قدمی در راه ستایش از ۱۰۰ هزار مسلمان ساکن فرانکفورت قلمداد نموده و آن را «دعوتی به همزیستی گوناگونی‌ها ... و نشانه‌ای بر ضد تبعیضات و نژادپرستی ضداسلامی» اعلام کرده، این پرسش را برمی‌انگیزد، که آیا او از همدردی با قربانیان حکومت اسلامی در ایران و بسیاری دیگر کشورهای اسلامی بیگانه است؟ حتی اگر نیت از این اقدام دعوت صادقانه از مسلمانان به همزیستی با دیگران باشد، می‌بایست نخست روشن می‌شد، که آیا چنین «دلجویی»‌هایی در نیم سده گذشته، باعث کوچکترین تغییر مثبتی در روش جمعیت‌های اسلامی شده است؟

در حالیکه می‌دانیم، بنا به آمار وزارت کشور آلمان شمار روزافزون مسلمانان رادیکال تا سال ۲۰۲۲م. به ۲۸۲۹۰ رسیده بود. علت اصلی این ناکامی هم در این است که برخی سیاستمداران و رسانه‌ها به هر دلیل خواسته‌های اقلیت ناچیز، اما رادیکال اسلامی را نماینده مسلمانان می‌دانند و چنین جلوه می‌دهند، که با برآوردن خواسته‌های آنان به همگرایی و همزیستی کمک می‌کنند، درحالی‌که این گروه متأسفانه با برخورداری از پشتیبانی جوامع و دولت‌های اسلامی، از ترکیه تا عربستان سعودی، تنها یک هدف دارند و آن گسترش نفوذ اسلام در اروپا از راه تشنج‌فزایی است.

از سوی دیگر، اکثریتی که از آنان در آمار بعنوان مسلمان یاد می‌شود، خود یا برای فرار از تسلط سنت‌های عقب مانده اسلامی به اروپا پناه آورده‌اند و یا در پی کار و تحصیل آمده، به شیوه دیگر شهروندان اروپایی زندگی می‌کنند و کاری به مذهب آبا و اجدادی ندارند. بنابراین تنها راه همگرایی و تأمین همزیستی با مسلمانان کوشش برای آشنایی آنان با ارزش‌ها دنیای نوین و روشنگری درباره روابط اجتماعی قرون وسطایی و سنت‌های بعضاً وحشیانه (مانند اعدام، ختنه، کودک همسری، سینه زنی و ذبح اسلامی...) است.

فراتر از آن، فرانکفورت نه تنها پایتخت مالی آلمان است، بلکه در سده های گذشته تا به امروز، یکی از مراکز روشنگری و اندیشه ورزی مدرن بوده، «مکتب فرانکفورت» فرازی بی نظیر در تاریخ فلسفه روشنگری به شمار می رود. آیا با این وصف کوشش برای گسترش ارزش های زندگی مدرن، بهتر از «استقبال از سنت ها و آداب بدوی»، به همزیستی اجتماعی کمک نمی کند؟

تا بحال هیچیک از انجمن ها و نهادهای اسلامی در اروپا عملیات تروریستی و داعشی اسلاميون در سراسر دنیا را محکوم نکرده اند. آیا شایسته تر نیست، شهرداری فرانکفورت به جای دادن اجازه برای نمایش توحش سینه زنی در خیابان ها، در پروژه های روشنگرانه و فعالیت های انساندوستانه سرمایه گذاری کند؟ مثلاً چرا در مساجد و رسانه های مسلمانان آموزش داده نمی شود، که «نجس» شمردن غیرمسلمانان (مانند بهائیان در ایران به فتوای رسمی رهبر شیعیان!) شایسته دنیای مدرن نیست و یا چرا شهرداری فرانکفورت صد هزار مسلمان ساکن این شهر را تشویق نمی کند، با «برادران دینی» خود در مناطق جنگ زده همدردی نمایند و دستکم برای کودکان و آوارگان در «نوار غزه» کمک رسانی کنند؟

شاید برخی ادعا کنند که ما ایرانیان در دیاسپورا، به سبب تجربیات تلخ خود با حکومت اسلامی نسبت به اسلام زیاد حساس هستیم! بله، ما ایرانیان به ساده لوحی از شناخت ماهیت واقعی اسلام سرباز زدیم، تا آنکه اسلاميون کمر به نابودی همه هستی ملی ما زدند. بدین دلیل نیز باید وظیفه خود بدانیم درباره خطر فزاینده ای که وطن دوم ما در اروپا را تهدید می کند، هشدار دهیم.

واقعیت تلخی است اما متأسفانه در مورد مسلمانان نه با پیشداوری، بلکه با داوری منفی سر و کار داریم. عامل این داوری و ترس نیز نه ناآشنایی با آداب و «جشن» های اسلامی، بلکه دو واقعیت است: یکی جنایت های گروه های فاشیسم اسلامی در سراسر دنیا و دیگری، عملکرد انجمن ها و نهادهای اسلامی در کشورهای اروپایی است که با سکوت در برابر این جنایت ها در واقع آنها را مورد تأیید قرار می دهند.

بنابراین تنها راه درست و موفق برای رسیدن به همزیستی گوناگونی ها پذیرش عملی موازین تمدن نوین مانند همدردی انساندوستانه و خرد انتقادی است. بدین سبب نیز نهادهای اجتماعی و حکومتی در اروپا وظیفه دارند، روشنگری درباره سنت های بدوی و فعالیت های فرهنگی فراگروهی را تشویق کنند.

برخی سیاستمداران غربی «ساده لوحانه» چنین جلوه می دهند که اسلام دینی است مانند دیگر ادیان و اگر چنین نیز با پیروانش رفتار شود، کم کم به موازین مثبت اجتماعی خو خواهند گرفت. آنان این واقعیت تاریخی را در پرده می گذارند که اسلام ناب از ماهیتی کاملاً متفاوت با همه دیگر ادیان برخوردار است و بعنوان تبلور منش اعراب بیابانگرد، دو سه سده بعد از تسخیر نیم کره غربی، برای جلوگیری از جذب اعراب به فرهنگ کشورهای تسخیر شده، پرداخته شد و منش و روشی را بازتاب می دهد که بر دورویی دشمنانه برای حفظ بقای خود استوار است. روش و منشی که مانند چاقو عمل می کند و کیست که نداند هر چاقویی دو لبه دارد، لبه ای نرم و کند و

لبه‌ای تیز و برنده. ما ایرانیان که تجربیات پدران و مادران خود را فراموش کرده بودیم، ساده لوحانه فریب وعده‌های فریبنده و «نرم» اسلامیون را خوردیم.

در ماه‌های گذشته با خیزش جوانان دلاور ایران در برابر سرکوب و حشیانه متولیان اسلام، جامعه ایران هرگونه اسلام‌پناهی را پشت سر گذاشت و نشان داد که به تحولی شگرف در نیم سده گذشته دست یافته و نه تنها دیگر به هیچ وجه فقه و آداب اسلامی را بر نمی‌تابد، بلکه با سرافرازی به تحقق ارزش‌های دنیای مدرن می‌کوشد. از اینرو پشتیبانی از رستاخیز زن زندگی آزادی، با هرگونه حرکت اسلام‌پناهی در تضاد آشکار است.